

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه مباحث گذشته

بحث در معنای محکم و متشابه بود و یک معنا مورد بررسی قرار گرفت. یکی از ثمرات بحث این است که سبب می شود یک اصولی در مورد آیات الاحکام اتخاذ مبنا نموده و مشخص نماید که این قبیل آیات جزء آیات محکم یا متشابه هستند؟! چنین به نظر می رسد بحث از محکم و متشابه مانند مباحثی از قبیل مطلق و مقید، مجمل و مبین یا عام و خاص باید به صورت فصلی جداگانه تدوین شده و مورد بحث قرار گیرد.

ادامه بیان احتمالات موجود در معنای محکم و متشابه

2- از ابی فاخته و سعید بن جبیر نقل شده است که مقصود از محکمت حروف مقطعه و مقصود از متشابه غیر از آنها است؛ به این بیان که حروف مقطعه و فواتح السور سر آغاز سوره ها بوده و قرآن از آن استخراج می شود. لذا یا بگوئیم اساس مطالبی که در آن سوره وجود دارد از حیث معنا و حقیقت به آن حروف باز می گردد. یا بگوئیم کل قرآن کریم و به صورت کلی هر کتابی حتی غیر از قرآن کریم از این حروف تشکیل شده است.

ابی فاخته ذیل آیه «هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ» می گوید: «إنهن فواتح السور منها يستخرج القرآن: ألم ذَلِكَ الْكِتَابُ، منها استخرجت البقرة. و ألم اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ، منها استخرجت آل عمران.»

مرحوم علامه طباطبائی (ره) چند اشکال به این احتمال بیان نموده است:

الف- از آن جا که برای حروف مقطعه معانی زیادی وجود دارد، این معنا که فقط بگوئیم سوره یا کتاب از این حروف تشکیل شده صحیح نبوده و مطرح نمودن یک احتمال بدون ذکر دلیل است.

ب- لازمه احتمال مذکور متشابه بودن تمامی قرآن و محکم بوده حروف مقطعه است، حال آن که این احتمال با آیه شریفه «وَاتَّبِعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ»^[1] سازگار نیست؛ زیرا دیگر مذمت در اتباع بی معنا خواهد بود.

در تفسیر شریف تسنیم اشکال دیگری نیز ذکر شده است با این بیان که رمز بودن حروف مقطعه با محکم بودن آنها منافات دارد؛ به این علت که امکان هدایت توده مردم به وسیله آنها امکان ندارد.

3- محکم یعنی مبین و متشابه یعنی مجمل که مرحوم آخوند(ره) این مطلب را تقریباً مسلم گرفته و در چند بحث آن اشاره دارد.

مرحوم علامه طباطبائی(ره) ابتدا می‌فرماید: اجمال یا در جایی است که چند معنا احتمال داده شود و برخی با برخی دیگر مندمج شده‌اند. یا مراد متکلم از میان دو معنا روشن و مشخص نیست. یا مخاطب در فهم معنا محیر است. در این موارد با مراجعه به اهل لسان در می‌یابیم که با ارجاع مجمل به مبین، مجمل مبین شده و قابلیت برای تبعیت پیدا می‌کند.

ایشان در ادامه می‌فرماید: اوصافی که برای محکم و متشابه در سوره آل عمران ذکر شده‌است قابل تطبیق بر مجمل و مبین نمی‌باشد؛ با این توضیح که طبق آیه مذکور پیروی از متشابه سبب مذمت است. اما در تبعیت از مجمل زمانی که مفاد آن بوسیله مبین و بالعرض روشن شد، موجب مذمت نشده و امری عقلائی است. پس اگر متشابه همان مجمل و محکم همان مبین باشد باید متشابه را به محکم برگردانده و نتیجه آن تبعیت از متشابه است نه محکم همان‌گونه که اگر مجمل به مبین برگردد، به مجملی که فی نفسه مجمل و در حال حاضر و بالعرض مبین شده‌است عمل نموده‌ایم. حال آن‌که این مسئله مورد پسند ذوق و دأب اهل لسان نیست؛ مثلاً هیچ‌گاه نزد اهل لسان اگر تعبیر جاء ربک را به لیس کمثله شیء برگردانند نمی‌گویند متبع جاء ربک است.

مفروض و ظاهر عبارت مرحوم طباطبائی(ره) وجود خصوصیتی در محکم و متشابه است که بعد از رجوع به محکم، محکم قرینه‌ی برای تصرف در متشابه نبوده و همچنان عمل بر طبق متشابه صورت می‌گیرد. اما این اشکال وجود دارد که بگوئیم در متشابه نیز مانند مجمل امکان دارد محکم قرینه در تصرف شود.

در پاسخ از این اشکال و در مقام تبیین کلام مذکور می‌توان گفت شاید مراد این است که اهل لسان محکم را قرینه برای متشابه قرار نمی‌دهند؛ به این بیان که قرینه باید نزد عرف و عقلاء قرینیت داشته باشد و این مطلب در مورد مجمل و مبین صادق است. اما در مورد محکومات چنین نیست به این بیان که فهم و تشخیص محکومات برای تمام مردم و حتی عقلاء قابل تشخیص نیست بلکه بخش بسیار کمی از مخاطبان قرآن قابلیت درک آنرا دارند.

به بیان دیگر مبین قرینه عرفی و واضح برای تصرف در مجمل است اما محکم این چنین نبوده و تنها برای عده‌ای خاص مانند راسخان در علم قابل فهم است.

ضمن این‌که در برخی موارد یک محکم بدون وجود هیچ قرینه عرفی و عقلائی، باید قرینه برای تعداد زیادی از آیات متشابه قرار گیرد.

اشکال دیگر به نظر ما این است که در آیه اشاره به تبعیت افراد دارای زیغ از آیات متشابه در جهت سوء استفاده از مفاهیم مختلف آن شده‌است. اما در مجمل برای مخاطب معنائی مشخص نیست تا در مرحله بعد قصد و قابلیت تبعیت داشته باشد. با این توضیح که در مجمل و فی نفسه چند احتمال وجود دارد اما در هیچ‌کدام ظهور ندارد. اما هر چند متشابه ظهور در معنائی دارد اما مراد متکلم نیست و مخاطبی که در قلبش زیغ وجود دارد بدون رجوع به محکومات همان را أخذ نموده‌است.

4- به ابن عباس و ابن مسعود نسبت داده شده‌است که متشابه آیات منسوخ است، پس به نزول آن‌ها از جانب خدای متعال اعتقاد داریم اما چون منسوخ شده‌اند، به آن‌ها عمل نمی‌شود. در مقابل به آیات محکم و ناسخ هم ایمان آورده و هم عمل می‌کنیم.

مرحوم علامه(ره) در اشکال می‌فرماید: برای این احتمال دلیلی وجود ندارد و نمی‌توان متشابه را منحصر به آیات منسوخ نمائیم. شاهد ما این است که خصوصیات ذکر برای آیات متشابه در بسیاری از آیات غیر منسوخ مانند آیاتی که درباره صفات و افعال خداوند متعال هستند جاری است. اشکال دیگر این است که بگوئیم آیاتی که ناسخ و منسوخ نیستند باید نه محکم و نه متشابه باشند.

ضمن این‌که با مراجعه به روایات در می‌یابیم که دیدگاه ابن عباس در محکم و متشابه اعم از ناسخ و منسوخ بوده و ذکر ناسخ و منسوخ تنها به عنوان یک مثال است.

مثلاً در روایتی از ابن عباس چنین نقل شده‌است: «أخرج ابن جرير و ابن المنذر و ابن أبي حاتم من طريق علي عن ابن عباس قال: المحكمات ناسخه و حاله و حرامه و حدوده و فرائضه و ما يؤمن به، و المتشابهات منسوخه و مقدمه و مؤخره و أمثاله و أقسامه و ما يؤمن به و لا يعمل به.»

محکمات قرآن کریم آیات ناسخ هستند که حلال، حرام، حدود و فرائض را بیان نموده‌اند. اما متشابه آیات منسوخ و آیات مقدم و موخر، امثال و اقسام آن هستند.

مقدم و موخر به این معنا که مثلاً در باب تشریع احکام مربوط به ربا یا شرب خمر مراحل طی شده‌است که با آمدن آیات موخر، آیات مقدم متشابه می‌شوند.

یا ممکن است خدای تبارک و تعالی در مثال‌های قرآن کریم مطلبی را اراده نموده باشد که همه آن مطلب را متوجه نشده و حتی افرادی که در قلوب آن‌ها زیغ وجود دارد به ظاهر آن اکتفا نمایند.

یا اقسام قرآن که احتمال دارد مقصود أحلاف و قسم‌ها باشد یا اشاره به روایاتی دارد که آیات را به حکمت، ظرائف، لطائف و اشارات تقسیم نموده‌است، نیز چنین هستند یعنی هر چند به ظاهر دلالت بر مطلبی دارند اما مقصود اصلی خدای متعال مشخص نیست.^[2]

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1]. اعراف، 157.

[2]. «و ثانيها عكس الأول و هو أن المحكمات هي الحروف المقطعة في فواتح السور و المتشابهات غيرها. نقل ذلك عن أبي فاختة حيث ذكر في قوله تعالى: "هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ: إِنْ هُنَّ فَوَاتِحُ السُّورِ مِنْهَا يَسْتَخْرِجُ الْقُرْآنَ: أَلَمْ ذَلِكَ الْكِتَابُ، مِنْهَا اسْتَخْرِجَتِ الْبَقَرَةُ- و أَلَمْ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ، مِنْهَا اسْتَخْرِجَتِ آلُ عِمْرَانَ و عَنْ سَعِيدِ بْنِ جَبْرِ مِثْلَهُ فِي مَعْنَى قَوْلِهِ: "هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ، قَالَ: أَصْلُ الْكِتَابِ لِأَنَّهُنَّ مَكْتُوبَاتٌ فِي جَمِيعِ الْكُتُبِ، انْتَهَى. و يدل ذلك على أنهما يذهبان في معنى فواتح السور إلى أن المراد بها ألفاظ الحروف بعناية أن الكتاب الذي نزل عليكم هو هذه الحروف المقطعة التي تتألف منها الكلمات و الجمل، كما هو أحد المذاهب في معنى فواتح السور. و فيه: مضافاً إلى أنه مبني على ما لا دليل عليه أصلاً أعني تفسير الحروف المقطعة في فواتح السور بما عرفت أنه لا ينطبق على نفس الآية فإن جميع القرآن غير فواتح السور يصير حينئذ من المتشابه، و قد ذم الله سبحانه اتباع المتشابه، و عده من زيغ القلب مع أنه تعالى مدح اتباع القرآن بل عده من أوجب الواجبات كقوله تعالى: «وَاتَّبِعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ»:

الأعراف- 157، و غيره من الآيات. و ثالثها: أن المتشابه هو ما يسمى مجملاً و المحكم هو المبين. و فيه: أن ما بين من أوصاف

المحكم والمتشابه في الآية لا ينطبق على المجمل والمبين. بيان ذلك: أن إجمال اللفظ هو كونه بحيث يختلط و يندمج بعض جهات معناه ببعض فلا ينفصل الجهة المرادة عن غيرها، و يوجب ذلك تحير المخاطب أو السامع في تشخيص المراد وقد جرى دأب أهل اللسان في ظرف التفاهم أن لا يتبعوا ما هذا شأنه من الألفاظ بل يستريحون إلى لفظ آخر مبين يبين هذا المجمل فيصير بذلك مبينا فيتبع فهذا حال المجمل مع مبينه، فلو كان المحكم والمتشابه هما المجمل والمبين بعينهما كان المتبع هو المتشابه إذا رد إلى المحكم، دون نفس المحكم، و كان هذا الاتباع مما لا يجوز قريحة التكلم و التفاهم فلم يقدم على مثله أهل اللسان سواء في ذلك أهل الزيغ منهم و الراسخون في العلم و لم يكن اتباع المتشابه أمرا يلحقه الذم و يوجب زيغ القلب. رابعها أن المتشابهات هي الآيات المنسوخة لأنها يؤمن بها و لا يعمل بها، و المحكمات هي الآيات الناسخة لأنها يؤمن بها، و يعمل بها و نسب إلى ابن عباس و ابن مسعود و ناس من الصحابة، و لذلك كان ابن عباس يحسب أنه يعلم تأويل القرآن. و فيه: أنه على تقدير صحته لا دليل فيه على انحصار المتشابهات في الآيات المنسوخة فإن الذي ذكره تعالى من خواص اتباع المتشابه من ابتغاء الفتنة و ابتغاء التأويل جار في كثير من الآيات غير المنسوخة كآيات الصفات و الأفعال، على أن لازم هذا القول وجود الواسطة بين المحكم و المتشابه. و فيما نقل عن ابن عباس ما يدل على أن مذهبه في المحكم و المتشابه أعم مما ينطبق على الناسخ و المنسوخ، و أنه إنما ذكرهما من باب المثال ففي الدر المنثور: أخرج ابن جرير و ابن المنذر و ابن أبي حاتم من طريق علي عن ابن عباس قال: "المحكمات ناسخه و حاله و حرامه - و حدوده و فرائضه و ما يؤمن به، و المتشابهات منسوخه و مقدمه و مؤخره و أمثاله و أقسامه و ما يؤمن به و لا يعمل به ، انتهى." الميزان في تفسير القرآن، ج3، ص: 33 و 34.